

زندگی نامه صدراالاشراف

به قلم خودش

نولد من در شهر محلات در سال ۱۲۸۸ قمری مطابق ۱۲۵۰ شمسی بوده.

پدر من مرحوم سید حسین مردی عالم بود ولی دستگاه ملائی نداشت و تصدی امور شرعیه نمی کرد لیکن ریاست محلی داشت و معاش او از ملک و زراعت بود۔ پدرم مردی غیر طرفدار ضعفا و مظلومین بود و از این جهت با حکومت محل که در آن وقت از جانب ظل السلطان بود اغلب دچار معارضه بود۔ تا در سال ۱۲۹۶ قمری به واسطه وقایعی که به تحریک ظل السلطان بر ضد پدرم اتفاق افتاد مجبور شد که ترک اقامت محلات کرده و به طهران بیاید و مرا که یازده ساله بودم با خود به طهران آورد۔ پدرم سالی دوسه ماه برای سرکشی به علاقه و خویشان خود به محلات می رفت. ولی اغلب به واسطه دشمنی ظل السلطان قادر به توقف در محلات نبود و بعضی اوقات شبانه فرار میکرد. تا در سال ۱۳۰۴ قدرت ظل السلطان که حکومت تمام نواحی جنوب و غرب ایران با او بود اسباب توهم ناصرالدین شاه شد و از تمام حکومتها جز اصفهان معزول گردید. پدرم از شراوایمن شد و به خانه و علاقه خود برگشت.

عموی بزرگ من سید صدرالدین صدراالاشراف و جد مادری من و دائی های پدرم ساکن تهران بودند و من در خانه جد مادری خود در تهران مانده و مشغول تحصیل شدم۔ در آن تاریخ تحصیل تمام طبقات ملت علوم قدیمه از فقه و اصول و حکمت و منطق و ادبیات ریاضی در مدارس قدیمه بود و فقط اولاد بعضی اعیان و رجال دولت در مدرسه دارالفنون تحصیل زبان خارجی آنهم فرانسه و بعضی علوم ابتدائی و جغرافیا و ریاضیات مبادرت نمودند.

چون کتب علوم قدیمه همه به زبان عربی نوشته شده محصل باید نحو و صرف و لغت عربی را تکمیل کند تا بتواند به تحصیل سایر علوم بپردازد۔ تحصیل من هم به همین نهج و دو فارسی و نحو صرف عربی را تا سن یازده سالگی که در محلات بودم فرا گرفتم و در تهران به تکمیل آن و تحصیل منطق و ریاضی از روی کتبی که به عربی تدوین شده پرداختم پس از آن به تحصیل فقه و اصول و علم کلام و حکمت طبیعی و الهی در نزد اساتید فنون کوره مشغول شدم.

تا در اواخر سال ۱۳۰۹ قمری که فصل اردیبهشت بود ناصرالدین شاه عازم سفر قم و علایق و اراک و ولایات غربی ایران شد و چون قرار بود چند روزی در محلات اقامت کند مرام برای تهیه حاکم و منزل برای شاه و حرمخانه و رجال دولت و شاهزادگان و اصلاح راههای خلی شهر که در آن وقت تمام این امور به عهده روساء هر ولایت بود قبل از حرکت شاه

به محلات رفت و من هم بعد از آن به محلات رفتم - در حین تحریر این مختصر واقعه‌ای به خاطر رسید که قابل ذکر است :

ناصرالدین شاه با همراهان که عده‌ای از رجال و اعیان مملکت به اصطلاح آن وقت ملتزم رکاب بودند منزل اول به کهریزک رفتند جلال‌الدوله پسر ظل‌السلطان از شاه استدعا کرده بود که در این مسافرت ملتزم رکاب باشد و هزار عدد اشرفی طلا هم پیشکش داده بود. جلال‌الدوله سال قبل از آن حکومت یزد داشته و تعدیاتی به مردم آنجا کرده و یک عده از اهالی یزد به تهران آمده و از او شکایت داشتند همین که جلال‌الدوله همراه شاه حرکت کرد و به کهریزک رفت یزدی‌ها خبر شده رفتند به کهریزک و روی بلندی‌ها که مشرف به باغ امین‌الدوله محل نزول شاه بود بنای داد و فریاد و استغاثه گذاشتند - یک نفر از درباریها برای من حکایت کرد که اول شب دست خطی از شاه به عهده صدراعظم (امین‌السلطان) صادر شد که جلال‌الدوله تا عارضین را راضی نکند ماء ذون نیست از تهران حرکت کند - صدراعظم دست خط را به حاج محسن خان مشیرالدوله که وزیر عدلیه بود داد و او به جلال‌الدوله نشان داد جلال‌الدوله به مشیرالدوله التماس کرد که همین شبانه به شکایت عارضین رسیدگی کند و قراری بدهد که او بتواند همراه شاه حرکت کند. مشیرالدوله او را به چادر خود برد و یزدیها را احضار کرد و عمل را به چهل هزار تومان (حالا در حدود چهار میلیون است) تمام کرد - جلال‌الدوله چنین پولی نداشت وکالت داد به مشیرالدوله که املاک او چهار دانگ فرحزاد، شمیران و جلالیه و حسین آباد و چیت گر و غیره را در بانک استقراضی روس و ایران گرو گذاشته چهل هزار تومان بگیرد و به یزدیها بدهد و مشیرالدوله از خود سند به یزدیها داده رضایت از آنها گرفت و برای شاه فرستاد آن وقت اجازه حرکت جلال‌الدوله صادر شد.

عاقبت آن املاک هم این است که بانک روس و ایران به واسطه انقضاء مدت و نرسیدن پول آن املاک را ضبط کرد تا در موقع انقلاب روسیه که بانک مزبور به دولت ایران واگذار گردید - نصرت‌الدوله پسر فرمانفرما بیشتر آن املاک را خرید و چون مقروض حاج رحیم اتحادیه تبریزی شده بود حاج رحیم آن املاک را خرید که یک قسمت از اراضی جلالیه حالا محل دانشگاه است که من در زمان وزارت عدلیه به امر اعلیحضرت مرحوم پهلوی دویست هزار متر آن را از قرار متری پنج ریال برای دولت خریدم - باری بعد از حرکت ناصرالدین شاه از محلات و رفتن به اراک و همدان در اواخر ذی‌حجه آن سال ناخوشی ویا از طرف خراسان به تهران سرایت کرد و تحقیقا "یک دهم اهالی تهران تلف شدند و گذشتہ از تهران در تمام ولایات این مرض شایع شد و من بالضرورة در محلات ماندم و در آنجا از دواج کردم و بعد از مدتی عازم تهران شدم .

اشتغال من به تحصیل تا آن وقت مرتب بود ولی بعد از آن هرچند شغلی جز تحصیل نداشتم ولی چون پدرم اولاد زیاد داشت و من صاحب عیال و اولاد شدم و معاشی که پدرم برای من می داد مطابق احتیاجات من نبود و مقروض می شدم اختلالی در وضع تحصیلی من فراهم شد تا در سال ۱۳۳۰ قمری پدرم فوت شد و من برای نظم امور داخلی خانواده پدرم به محلات رفتم و قصد داشتم همانجا بمانم و از عواید ملکی سهم الارث خود ارتزاق کنم ولی به علت بعضی اختلافات داخلی و جهات دیگر از اقامت در محلات منصرف شده به تهران آمدم و چند سالی از درآمد ملکی و فروش قسمتی از املاک خود گذران کردم تا در سال دوم مشروطیت (۱۳۲۵) - قمری که عدلیه قانونی تاسیس گردید به دعوت مرحوم حاج مخبرالسلطنه وزیر عدلیه وقت دعوت برای خدمت قضائی شدم و اول شغل من معاونت اول محاکم جزا بود .

بعد از آن در مدت بیست و هفت سال خدمت قضائی و طی مراتب قضابه ترفیع قانونی که آخرین خدمت من دادستانی کل بود در شهریور سال ۱۳۱۲ شمسی در کابینه مرحوم ذکاء الملک فروغی وزارت عدلیه به من تفویض شد . تا شهریور سال ۱۳۱۵ که مستعفی شدم و شرح خدمات خود را در وزارت عدلیه ذیلاً " می نویسم :

در خلال خدمات قضائی چند ماه مورتی موقتی عهده دار شدم از جمله ماه مورتی تشکیلات عدلیه گیلان که آن وقت حوزه استینافی کلیه سواحل بحر خزر بود در زمان ریاست وزرائی وثوق الدوله در سال ۱۲۹۸ شمسی که با اختیارات تام به رشت رفتم و در آن وقت مرحوم تیمور تاش حاکم گیلان بود - علت ماه مورتی من برای تشکیل عدلیه گیلان آن بود که دو سال قبل از آن میرزا کوچک خان جنگلی معروف عده ای از اهالی گیلان و طوالتش و قریب دویست نفر افراد مسلح را به سرکردگی خالو قربان دور خود جمع کرد و املاک موقوفات عمده گیلان و نیز املاک ملاکین عمده گیلان از قبیل حاج سید رضی رشتی و غیره را ضبط کرده و عده ای هم از تهران از قبیل فراری های کمیته مجازات و غیره هم ملحق به او شده و به عنوان مخالفت با دولت که منشاء آن قرار داد وثوق الدوله با انگلیسها بود شهر رشت و بسیاری از ولایات گیلان را تصاحب کرده و تشکیلاتی از جمله عدلیه تاسیس کرده بود پس از آن که انگلیسها به بهانه انقلاب روسیه قوای نظامی در قزوین و رشت مستقر نموده و قوای نظامی دولت از قزاق و سرباز میرزا کوچک خان و تابعین او را تعقیب کرده و آن را در جنگل های گوراب زرمخ و اطراف متواری بودند تیمور تاش که آن وقت سردار معظم خراسانی خوانده می شد به حکومت مستقل گیلان با اختیارات تامه منصوب بود عدلیه گیلان را که دولت تاسیس کرده بود منحل و از رئیس دولت خواسته بود شخصی برای تشکیل عدلیه آنجا از مرکز ماه مور شود این بود که وثوق الدوله با اصرار مرا ماه مور تشکیل عدلیه آنجا

نمود و من با اختیار تام قبول این ماء موریت کرده به رشت رفتم ولی از بدو ورود من به رشت به چند جهت روابط من با او تیره شد و روز به روز تیره تر گردید یک جهت آن که او به دیدن من نیامد و متوقع بود من به دیدن او بروم دوم آن که در گیلان حکومت نظامی خیلی سخت برقرار بود و تیمور تاش بسط عدالت عمومی را مقتضی نمی دانست و آن را وهن قدرت نظامی تصور می کرد دیگر آن که من به هیچ وجه در تشکیل عدلیه و مقامات قضائی و دارائی آنجا ملاحظه اینکه در زمان استیلای میرزا کوچک خان اشخاص داخل در مشاغل قضائی یا اداری بوده اند نکرده و اشخاص الایق و بی آرایش را انتخاب و به مشاغل متناسب منصوب نمودم و عدلیه آنجا از بهترین اشخاص که بعضی از آنان درجه اجتهاد داشتند و مورد احترام و اعتماد مردم بودند تشکیل گردیده و پیشرفت عدلیه را از نقطه مشکل آن شروع کردم به این معنی که احکام قطعی از سابق صادر شده و به واسطه نفوذ متنفذین یا حکام وقت بلا اجرا مانده بود بعد از دقت در آن احکام و احراز صحت آنها شروع به اجرای آنها نموده و با آنکه تیمور تاش با قوای نظامی مانع از اجرا گردید به واسطه پشتیبانی عامه مردم و دستور رئیس دولت به روسا نظامی که مداخله در کار عدلیه نکنند با کمال سهولت پیشرفت کرد و عدلیه قدرت قانونی خود را احراز کرد تا بالاخره توسط دولت به خوبی دریافت که معارضه تیمور تاش با عدلیه بر ضرر استقلال دولت است و او را احضار کرد ولی این نکته را اغماض نمی کنم که تیمور تاش مردی دلیر و با هوش و با صدق گفتار و به عبارت ساده جوان مرد یعنی دشمنی خطرناک و دوستی بی نظیر بود احضار به مرکز شد به دیدن من آمد و تا آن تاریخ با هم ملاقات نکرده بودیم فردای آن روز من باز دپدو رفتم در خلوت به من گفت من امروز می روم و اقرار می کنم که تو را خوب نشناخته بودم و میل دارم از حالا با هم دیگر دوست باشیم من دست دوستی به او دادم و حقیقتاً بعد از آن با ترقیبات زیاد او در سلطنت اعلیحضرت پهلوی که زمام تمام امور کشور به دست او بود از رعایت دوستی و طرفداری من دقیقه مضایقه نکرد. من او را از اتهاماتیکه به او زدند که بهمان جهت محبوس و شاید مقتول شد بری میدانم ولی به قول عوام در ایران توفی زیاد موجب جوان مرگی است.

بالجمله در زمان حکومت او در گیلان که قوای دولت مسلط شد و میرزا کوچک خان فراری و در جنگل های گوراب زرمخ متواری بود به واسطه طرفیت تیمور تاش با من میرزا کوچک خان به من پیغام داد روزی خواهد رسید که ما دوباره گیلان بلکه ایران را متصرف خواهیم شد و به تو عقیده داریم اگر روزی انقلاب شد تو از ما مطمئن باش - وثوق الدوله موقعیکه با لشویکها قفقاز را متصرف شدند تصمیم گرفت که از نقطه خطرناک جنگل ایمن شود لذا با تلگرافات رمز به من تکلیف کرد که بروم میرزا کوچک خان را ملاقات و به هر وسیله است

او را از طغیان و مخالفت بابت باز دارم من چندین سفر به مقر میرزا کوچک خان رفتم و با او چهار روز هم ملاقات و مذاکرات کردم تا بالاخره او را حاضر کردم که تسلیم دولت شده اتباع او به عنوان ژاندارم مستقل گیلان تحت ریاست افتخاری او باشند و بودجه مخارج آنها را دولت بدهد و آن ها دست از تصرف املاک اعیان رشت بردارند و قرار شد اتباع او با لباس فرم ژاندارم ملبس شده و تحت فرماندهی یک افسر که از تهران به آنجا می رود درآیند - این قرار داد اجرا شد لیکن به واسطه حمله بلشویکها در بهار سال ۱۲۹۹ به غازیان و تصرف رشت و اتصال میرزا کوچک خان با بلشویکها تمام رشته ها پاره شد . میرزا کوچک خان مکرر به من پیغام داد که به آنها ملحق شوم ولی من استنکاف کردم و بالاخره بعد از ورود بالشویکها و میرزا کوچک خان به شهر رشت با سایر ماء مورین دولت توقیف شدم ولی میرزا کوچک خان که رئیس کمینه انقلاب احمر بود و به عنوان ریاست جرم - شور دولت تشکیل داد توسط مرحوم شیخ احمد سیگاری به من پیغام داد توقیف شما به مصلحت شما و سایر ماء مورین بود زیرا روسها درباره شماها قصد سوء داشتند - این مطلب را می دانستم راست گفته و شواهدی بر صدق آن بود .

باری بعد از مدتی حبس ما را اجازه آمدن تهران دادند ولی اثاثیه منزل من در موقعیکه حمل به تهران می شد در راه مجاهدین بردند . - و از جمله ماء موریت های من مسافرت به آذربایجان در سال ۱۳۰۲ بود که برای اصلاح محاکم آذربایجان به تبریز رفتم و در مدت شش ماه با اختیاراتی که به من داده شده بود با وجود مشکلاتی که به ملاحظه حکومت نظامی خیلی شدید در آذربایجان بود موفق به تشکیل و اصلاح محاکم عدلیه آذربایجان شده و در زمستان آن سال به تهران برگشتم در حالی که از کثرت برف مسافرت از تبریز تا زنجان چهارده روز و از زنجان تا تهران چهارده روز طول کشید .

ماء موریت دیگر هم در سال ۱۳۰۵ به امر اعلیحضرت فقید به گیلان بود که با مرحوم ادیب السلطنه سمعی به رشت رفتم موقعی که مردم رشت با دولت در امر انتخابات معارضه کرده و تمام بازارهای رشت را سیاه پوش و تعطیل عمومی کرده بودند و نیز نهضت تجار مقیم رشت و پهلوی که از معامله با روسها امتناع کرده و اسباب شکایت روسها شده بود و چون تفصیل آن زیاد است از شرح آن خود داری می کنم .

بالجمله با زحمات زیاد امور آنجا را اصلاح کرده به مرکز آمدم و در آن موقع مرحوم داور عدلیه را منحل کرده بود ولی اعلیحضرت مرحوم از خدمات من راضی بود .

بعد از ورود به مرکز کمیسیونی برای اصلاح قوانین محاکمات عدلیه و تهیه قوانین ثبت عمومی املاک تشکیل گردید کمیسیون مرکب از مرحوم مشیرالدوله و من و داور وزیر عدلیه و مصدق السلطنه و منصور السلطنه عدل بود کمیسیون چند جلسه در منزل مشیرالدوله تشکیل

شد ولی به واسطه اعتراضات بجا و بی جای مصدق السلطنه در هر قسمت کمیسیون بعد از چند جلسه منحل گردید و از جمله ماموریت برای رفع اختلاف مالکین و زارعین دهات اطراف شهر اراک بود که وقتی من به شهر اراک رفتم شش هزار زارع دهات در شهر اجتماع کرده و از مالکین راجع به ثبت املاک شاکی بودند مالکین هم به واسطه تمرد زارعین از مقررات بین زارع و مالک ناراضی و شاکی بودند و با توضیحاتی فیما بین مالکین و زارعین را اصلاح و مقرراتی عادلانه برای طرفین که رضایت به آن دادند تعیین کردم .

در وزارت دادگستری که در سه سال تمام عهده دار بودم قوانینی از تصویب مجلس شورای گذرانند که اهم آن ها جلد دوم و سوم قانون مدنی بود .

من در اواخر شهریور ۱۳۱۵ به جهاتی که تفصیل آن زیاد است از وزارت دادگستری استعفا کردم و بعد از چند ماه حضور اعلیحضرت مرحوم احضار و مورد عنایت واقع شدم و در سه دوره ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ به نمایندگی مجلس شورای انتخاب و از محلات وکیل بودم . که اول دوره سیزده مصادف با وقایع سال ۱۳۲۰ و رفتن اعلیحضرت مرحوم و تفویض سلطنت به اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی بود و در اواخر دوره سیزده در سال ۱۳۲۲ با مرا اعلیحضرت همایونی در کابینه مرحوم سهیلی متصدی وزارت دادگستری شدم و بعد از آن در سال ۱۳۲۴ بر حسب اظهار تمایل اکثریت مجلس شورای که در آن وقت برای تعیین نخست وزیر معمول بود حسب الامر همایونی به نخست وزیری منصوب و کابینه خود را از اشخاص زیر تشکیل دادم :

انوشیروان سپهبدی وزیر خارجه - ابراهیم زند - وزیر جنگ ، مرحوم نصرالملک وزیر دادگستری - مرحوم غلام حسین رهنما وزیر فرهنگ - دکتر لقمان الملک وزیر بهداشت - منصور السلطنه عدل وزیر مشاور - محمود بدر وزیر دارائی - دکتر نخعی وزیر کشاورزی - گلشائیان وزیر اقتصاد و وزارت کشور تحت نظر و کفالت خود من بود وزارت پست و تلگراف را هم معاون آن وزارت اداره می کرد انتصاب من به زمامداری دولت در تاریخ ۱۵ خرداد سال ۱۳۲۴ در اواخر جنگ عمومی و در مشکل ترین اوضاع و احوال وقت بود چه در آن وقت قشون شوروی در مرکز و شمال و شرق و قشون آمریکا و انگلیس در سراسر جنوب و غرب مرموز بودند و احزاب توده در تمام مملکت به خصوص در مرکز و شمال مشغول فعالیت و هشت نفر از سران حزب توده در دوره چهاردهم مجلس شورای نمایندگی داشتند و علاوه بر مخالفت حزب توده با من که سبب مخالفت شدید دولت شوروی هم شده بود مصدق السلطنه که در آن وقت وجاهت نامی در ملت داشت علم مخالفت با من برافراشت و یک دسته از نمایندگان که بالاخره عدد آنها به سی و سه نفر رسید به انضمام وکلاء حزب توده با دولت من بنای مخالفت را گذاشتند و چون در مقابل قریب هفتاد نفر اکثریت که موافق دولت بودند

نی توانستند کاری از پیش ببرند رویه‌ای را پیش گرفتند که تا آن تاریخ سابقه نداشت و آن آستراکسیون بود که همیشه جلسات مجلس را از اکثریت می‌انداختند تا یک دفعه به طور اتفاق برنامه دولت که مدتها در آن بحث شده ولی به واسطه آستراکسیون منتهی به‌رأی نشده بود طرح و تا دسته اقلیت خواست از مجلس خارج شود اکثریت رأی موافق خود را اظهار و دولت تثبیت شد ولی بعد از آن هیچ لایحه دولت به واسطه آستراکسیون اقلیت به تصویب مجلس نرسید و کاری از دولت پیشرفت نکرد و از طرفی سفارت و قوای نظامی شوروی هر روز اعتراضاتی به دولت می‌دادند و از طرفی دموکرات آذربایجان به ریاست پیشه‌وری و غلام‌یحیی و ایادی آنها دولتی در تبریز تشکیل داده و فجایعی مرتکب می‌شدند که البته تاریخ ضبط کرده است تا آن که در اواسط تابستان آن سال جنگ عمومی خاتمه یافت و دولت جشن مفصلی برای خاتمه جنگ گرفت و بالجمله چون مخالفت اقلیت مجلس از طرفی و مخالفت دولت شوروی که قشون خودش را از ایران خارج نمی‌کرد من صلاح در استعفا دیده و استعفا نامه خود را در تاریخ اول آبان آن سال به حضور مبارک اعلیحضرت همایونی تقدیم داشتم و چون اوضاع مناسب توقف من در ایران نبود به عراق مسافرت کرده و یک سال و نیم در عراق و سوریه و مصر و فلسطین به سر بردم تا آنکه قوای نظامی شوروی از ایران رفت و آذربایجان از فرقه دموکرات قلابی خلاص گردید من در اول سال ۱۳۲۶ به ایران مراجعت کردم در سال ۱۳۲۷ به نمایندگی از طرف اعلیحضرت همایونی به امارت حج معین و به مکه و مدینه مشرف شدم و در غیاب من آقای ساعد نخست وزیر مرا به وزارت دادگستری معرفی کرده بود ولی بعد از مراجعت به جهاتی از قبول آن خودداری کردم و متعاقب آن بر حسب بامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به استانداری خراسان منصوب شده به خراسان رفتم و دو سال و هفت ماه در خراسان بودم در سال ۱۳۲۹ که در خراسان بودم بر حسب امر همایونی به مرکز آمده برای حمل جنازه اعلیحضرت مرحوم رضاشاه کبیر پهلوی با هیاتی که برای این مأموریت تعیین شده بودند به مصر رفته و جنازه را از آنجا به مدینه منوره برده به ایران آوردم که در آرامگاه مجاور قبر مطهر حضرت عبدالعظیم مدفون شد و بعد به خراسان برگشتم تا اواخر شهریور سال ۱۳۳۰ در کابینه مصدق السلطنه استعفا کرده به مرکز آمدم و در اسفند سال ۱۳۳۲ به انتصاب اعلیحضرت همایونی به عضویت مجلس سنا منصوب شدم و در فروردین سال ۱۳۳۶ در موقع انتخاب هیئت رئیسه به ریاست مجلس سنا تعیین و تا این تاریخ به این سمت مشغول خدمت هستم . به تاریخ فروردین ۱۳۳۸